

نقش دولت در توسعه و تحدید گفتمانهای مطالبات مدنی معاصر زنان ایران

دکتر ابراهیم متقی^۱، علی روشنایی^۲

چکیده

مروری بر جنبش های زنان نشان می دهد که گفتمانهای مطالبات مدنی زنان و پژوهشهای مربوط به آن در نقطه تلاقی چندین جریان فکری و جنبش اجتماعی شکل گرفته است. در دنیای غرب این گفتمانها متأثر از دو حوزه جنبشی و دو حوزه نظری مرتبط با هم شکل گرفته است. علاوه بر این نهادهای مهم نظیر دولت به تنهایی و یا در ارتباط با دیگر نهادها در قبض و بسط گفتمانهای مطالبات زنان نقش تعیین کننده ای داشته اند. مطالبات مدنی زنان در کشوری مثل ایران علاوه بر تاثیر پذیری از آنچه که مطالبات زنان غرب را شکل داده از عوامل خاص داخلی و تاریخی نیز متأثر بوده است. بر اساس این که نهاد دولت در کشوری مثل ایران از تمرکز و سلطه گری بیشتری برخوردار بوده است، بنابراین تحولات مربوط به حوزه زنان به شدت از تحولات حوزه قدرت متأثر بوده است. دولت ها همواره تلاش داشته اند یا زنان را در حالت انفعال نگه دارند یا از توان آنها به عنوان یک نیروی بالقوه به نفع خوداستفاده نمایند. بنابراین حداقل تلاش دولت ها همسو کردن زنان با خود بوده است. در مقابل زنان در یک صد سال گذشته نشان داده اند که گفتمانهای مقاومت را نیز تجربه کرده اند. در این تحقیق، ما جنبش حقوق زنان و گفتمانهای مربوط به آن را در چالش با نهاد قدرت در ایران به تصویر کشیده ایم.

واژگان کلیدی: مطالبات مدنی زنان، فمینیسم، گفتمان پیرامونی، قدرت، ساختارشکنی

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۰/۱۱/۱۶

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۱۰/۲۲

^۱ استاد دانشگاه تهران

^۲ دانش آموخته دوره دکترای تخصصی جامعه شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران (نویسنده مسئول). a.roshanaei@yahoo.com

مقدمه

مقاله پیش رو برگرفته از تحقیقی تحت عنوان «مطالعه مقایسه ای تاثیر پذیری تحولات گفتمانی مطالبات مدنی (شهروندی) زنان از تحولات دولت در دوده قبل و دو دهه بعد از انقلاب اسلامی ایران» است که به عنوان پایان نامه دوره دکتری انجام گرفته است. مطالعات در زمینه مطالبات مدنی زنان نشان می دهد که اگر چه طرح این مطالبات از سوی زنان در بیشتر مواقع متأثر از نظریه ها و رویکردهای فمینیستی بوده است، اما در تحقیقات انجام گرفته در زمینه جنبش حقوق زنان ایران، به ندرت از این انگاره ها و رویکردهای نظری فمینیستی برای تحلیل آن جنبشها استفاده شده است. از این رو بیشتر این تحقیقات و نوشته ها تاریخی و توصیفی هستند. افزون بر این موضوع گفتمان شناسی مطالبات مدنی در منابع بررسی شده مورد توجه محققین قرار نگرفته است. بر این اساس می توان گفت تحقیق حاضر جزو اولین تلاشها گفتمان شناختی در این زمینه است. ما سعی کردیم ضمن طرح و گونه شناسی مطالبات زنان در چند دهه قبل و بعد از انقلاب اسلامی سال ۵۷، نقش و تاثیر گذاری نهاد دولت و قدرت را در قبض و بسط این مطالبات توضیح دهیم.

زنان بطور طبیعی نیمی از جمعیت هر جامعه ای را به خود اختصاص می دهد. اما تاکنون در هیچ جامعه ای سهم زنان در نهاد قدرت و بطور کلی در کنش های جمعی به نصف نمی رسد. این در حالی است که تمام نظریه پردازان توسعه بر اساس تحقیقات متعدد نشان می دهند که یکی از ارکان اصلی توسعه پایدار توجه به نقش زنان از یک سو و توجه به حقوق مدنی آنان از دیگر سو است (بنگرید: نوابخش و جهانگیری، ۱۳۸۷). با وجود تاکیدهای زیاد بر جایگاه و نقش زنان، آنان هنوز نتوانسته اند نقش جدی در توسعه انسانی و پایدار جوامع به خود اختصاص دهند. گو اینکه زنان برای رسیدن به حقوق انسانی خود از دیرباز تلاشهای گوناگونی را انجام داده اند. جنبش حقوق مدنی زنان پایه پای دیگر جنبشها و انقلابات، تکاپوهای درخور توجهی را در اقصی نقاط جهان انجام داده اند. بیشتر این تکاپوها دولت ها را عامل، مانع و در عین حال ابزار تحقق و تعیین مطالبات و حقوق مدنی خود می دانند. بخشی از این تکاپوها مربوط به کنفرانس ها و پروتکل های مربوط به آن است که تاکید ویژه ای بر نقش دولت ها در خصوص تحقق حقوق زنان دارند (بنگرید: اجلاس پکن +۵).

در ایران نیز جنبش زنان سابقه ای بیش از یک سده دارد. اگر چه این جنبش همراه با افت خیزهای فراوانی بوده است. اما به هر حال در کنار جنبش های اجتماعی دیگر حضور داشته است. این جنبش ها از یک سو متأثر از عناصر بومی تاثیر گذار بر جنبش ها بوده و از دیگر سو متأثر از مدرنیته و جنبش های زنان در دنیای غرب بوده است. ترکیب عوامل داخلی و خارجی در بوجود آمدن جنبش حقوق زنان، پیچیدگی خاصی را به آنان داده است. البته در این راستا نقش کلیدی دولتها و نهاد قدرت در کنترل و جهت دهی حرکت های زنان امری بدیهی به نظر می رسد. اما سازکار این تاثیر، نوع و میزان آن، نتایج و پرونداد تاثیر و... از مجموعه مسائلی است که نا روشن است. به ویژه وقتی از منظر گفتمان شناسی با رویکرد ساختار شکنی به موضوع نگاه کنیم، با ابهامات و مسائل مختلفی روبرو خواهیم بود که لازم است به شکل علمی به این سوالات و ابهامات پاسخ داده شود. برخی از سوالات کلیدی عبارتند از:

الف) گفتمانهای مطالباتی زنان پیش و پس از انقلاب چگونه در متن گفتمانهای موجود در حکومت پدید آمده و تنوع یافته اند؟

ب) دخالت حکومت در مسایل زنان چگونه در شکل گیری و تعیین گفتمانی مطالبان زنان موثر بوده است؟

ج) آیا این مطالبات در واکنش به گفتمان رسمی (دولتی) پدید آمده اند؟ یا خیر؟

د) گفتمانهای مطالبات زنان در قبل و بعد از انقلاب از چه جهاتی با هم دیگر قابل مقایسه اند؟

مبانی نظری

تحلیل گفتمان به ویژه با رویکرد انتقادی یکی از روشهای مورد توجه برای بررسی مسائل انسانی و پدیده های اجتماعی است. اندیشمندانی مثل فوکو با کاربست این روش در نقد قدرت توانست وجهه مناسبی به این روشها بدهد. این روش در روند تحول خود با تجربه های متنوع خود متکامل تر شده است. در این مسیر معایب و محاسن این روش مشخص تر شده است. تحلیل گفتمان که امروزه به گرایشی بین رشته ای در علوم اجتماعی تبدیل شده است ریشه در جنبش انتقادی ادبیات، زبانشناسی (نشانه شناسی) تاویل گرایی، هرمنوتیک گادامر و تبارشناسی و دیرینه شناسی میشل فوکو دارد. امروزه تحلیل گفتمان دارای تنوع تکنیکی است. در سطوح مختلف از توصیف تا تحلیل و تبیین به کار گرفته می شود. تأثیرات اجتماعی گفتمان و عوامل اجتماعی تعیین کننده گفتمان در سطوح سازمانهای اجتماعی (اجتماعی، نهادی، موقعیتی) مورد بررسی قرار می گیرد. نظم اجتماعی و نظم گفتمانی وابسته به ایدئولوژی و مناسبات قدرت است.

گفتمان عمدتاً فعالیت نیت مند، کنترل شده و هدف دار انسان است و ... مردم زبان را برای برقرار کردن ارتباط میان اندیشه و باورها یا بیان احساسات به کار می گیرند و این عمل به مثابه بخشی از رخدادهای پیچیده تر اجتماعی و در موقعیت مشخصی همچون ملاقات با دوستان، مکالمه تلفنی، تدریس در کلاس درس و ... می باشد (ون دایک، ۱۳۸۳: ۱۷). فرکلاف گفتمان را صرفاً بازتاب دهنده رابطه قدرت، بیرون از آن نمی داند بلکه برای گفتمان وجهی تأسیس کننده قایل است. گفتمان عرضه ظهور و باز تولید قدرت و در عین حال نقد و مقاومت در مقابل آن است. وی معتقد است که گفتمان در منظومه تعاملات گفتمانی و رابطه پیچیده با شرایط اجتماعی و سیاسی قابل فهم و تحلیل است. (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۹۷). یول و براون در تعریف تحلیل گفتمان می نویسند: «تحلیل گفتمان تجزیه و تحلیل زبان در کاربرد آن است، در این صورت نمی تواند منحصر به توصیف صورت های زبانی و مستقل از اهداف و کارکردهایی باشد که این صورتها برای پرداختن به آنها در امور انسانی به وجود آمده اند» (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۹).

کریس بالدیک اعتقاد دارد گفتمان معنای بسیار عام گسترده ای دارد و هرگونه استفاده از گفتار و نوشتار و یا هر نوع کاربرد گفتاری و نوشتاری و مطالب و موضوعات در هر زمینه ای از معارف و دانش بشری را شامل می گردد.

بشیریه که یکی از شارحین روش گفتمانی به ویژه از منظر میشل فوکو است بیان می کند: «زبان و گفتمان، خود کرداری است که به واسطه آن شیوه زندگی و معانی خاصی در جهان تحقق و تعین می یابند. ما از طریق زبان سخن نمی گوئیم، بلکه زبان از طریق ما سخن می گوید... ساختار گفتمان امکانات بی حد و حصر و بالقوه واقعیت بیرونی را محصور می سازد و در پرتو آن، برخی امکانات محقق و متعین می شوند. با تغییر در ساختار گفتمان تعینات تازه ای از انسان و جامعه و کردارها ممکن می گردد... گفتمان در هر مورد، اشکالی از حقیقت را وضع و اشکال دیگری را حذف می کند. هویت انسان در هر عصری خود به وسیله ساختار گفتمان تعیین می شود... گفتمان، خود ساختاری نامریی و ناخودآگاه است که در پس اندیشه های منفرد، تئوریه و سخنان روزمره نهفته است... ساختارهای گفتمانی همواره در حال تغییرند و محصول تحولات تاریخی هستند و در هر زمان از نو برپا می شوند، از این دیدگاه جهان خارج ظلماتی است که با نورافکن زبان و گفتمان قابل دیدن می شود» (بشیریه، ۱۳۷۸: ۱۳-۱۴).

البته همانگونه که گفته شد بشیریه بیشترین تاثیر را از فوکو گرفته است. آثار میشل فوکو مجموعه ای است فشرده از علایق نظری متنوع و توجه به حوزه های تجربی متفاوت. سهم اصلی او در تحلیل ساخت انگارانه ی اجتماعی ایجاد پیوند میان سوژگی و شناخت (از یک سو) و تولید معنا در درون گفتمانها (از سوی دیگر) است. گفتمانها از نظر فوکو منبعی برای تنظیم و نیز امکانپذیر ساختن سوژگی و هویت هستند (مک لافین، ۱۳۸۹: ۱۹۹). در ابتدا آثار فوکو درباره ی انضباط و نظارت به تحلیل فمینیستی راه پیدا کردند. اما به شکلی فزاینده، عقاید او درباره ی مقاومت، سوژگی و سمت گیری جنسی اهمیت بیشتری یافتند.

به بیان فوکویی، گفتمان شامل قواعدی است که آنچه را که شکل درست کلام، کنش یا واژه در محدوده ی مرزهای آن است امکان پذیر میکنند. فوکو (۱۹۷۱) به این دلیل به گفتمان توجه داشت که معتقد بود گفتمانها نقشی مهم در تولید معنا، سوژگی

و شناخت ایفا میکنند. او با این دعوی که گفتمانها چیزی واقعی را از نظر پنهان نمی کنند میان ایدئولوژی و گفتمان تمایز قائل می شد. استدلال فوکو (۱۹۷۲) در چالشی مستقیم علیه مارکسیسم این بود که چیزها از طریق تفسیری که از آنها در درون گفتمان می شود ظهور پیدا می کنند.

در نظرات فوکو تاکید بر این است که رابطه ای تعاملی بین متن ۱ و زمینه ۲ وجود دارد. همچنین رابطه ای تعاملی و دیالکتیکی بین "گفتمان، قدرت، معرفت و حقیقت" وجود دارد. از این رو مهمترین دستاورد فوکو را تحلیل روابط قدرت و معرفت می دانند. در تحلیل گفتمان مجموعه شرایط اجتماعی، زمینه وقوع متن یا نوشتار، گفتار، ارتباطات غیر کلامی و رابطه ساختار و واژه ها در گزاره ای کلی نگریسته می شود. واژه ها هر کدام به تنهایی مفهوم خاص خود را دارا هستند اما در شرایط وقوع و در اذهان گوناگون معانی متفاوتی دارند. انتقال، دریافت و تاثیر گذاری متفاوت و گوناگونی در پی دارند. بطور مثال رستگاری برای یک انسان دیندار مسیحی معنایی متفاوت از رستگاری برای یک انسان آزادیخواه دارد.

فوکو معتقد است که هیچ امر یقین بخشی بیرون از گفتمان وجود ندارد. گفتمان به نحوی نظام مند اشیایی را که از آن سخن می گویند، شکل می دهند. هر چند که از فرآیند این سازندگی مداخله ای خود را پنهان کنند. فوکو مطابق این استدلال کلیه موضوعات علوم انسانی را ساخته و پرداخته گفتمان می داند ... بنابراین گفتمانها سازنده دانش هستند. علاوه بر این گفتمانها مشخص می کنند که در یک جامعه ای خاص و در یک لحظه خاص چه چیزی اخلاقی، اجتماعی و قانونی است و چه چیزی غیرقانونی است. یعنی گفتمان، سازنده هنجارها هم هستند. بدین معنی گفتمانها مولد و انتقال دهنده قدرت محسوب می گردند (نجم عراقی، ۱۳۸۳: ۶۴). در نظر فوکو جنسیت نیز منظومه ای اتفاقی از گفته ها، رفتارها و مفاهیمی است که در عصر حاضر آدمیان را در چنبره مناسبات قدرت و گفتمان قرار می دهد (ضیمران، ۱۳۷۸: ۱۶۳) به دیگر سخن جنسیت از منظر فوکو در دوره مدرن به اهرمی تبدیل شده است که در جهت چیرگی بر نوع انسان به کار می رود. وی معتقد است جنسیت راهبردی است در جهت اداره، تولید و نظارت بر اندام آدمیان و مناسبات آنها.

فوکو در کتاب «اراده به دانستن» مطالبی را در ارتباط با تحلیل گفتمانی سکسوالیته بیان می کند که جرات می توان این مطالب را به عنوان چارچوبی روشی و نظری برای تحلیل گفتمان در نظر گرفت. فوکو هدف اصلی خود را «تعیین عملکرد و علل وجودی نظام قدرت - دانش - لذت» (فوکو، ۱۳۸۳ ص ۱۸) می داند. در ادامه همچنین بیان می کند: «نکته اساسی این است که چه چیزی درباره سکس گفته می شود، چه کسانی در این مورد سخن می گویند، از چه منظر و دیدگاهی در مورد آن صحبت می شود، چه نهادهایی سخن گفتن در باره سکس را ترغیب می کنند و گفتارها در باره سکس را انباشت و توزیع می کنند». از آنجائی که کانون بحث فوکو مربوط به حوزه قدرت است، از عملکرد قدرت با عنوان «تکنیک های چندریختی» آن بحث می کند. به وسیله تکنیک های چند ریختی، قدرت در پروسه لذات روزمره رخنه کرده و آن را به کنترل خود درآورده و اثرهایی نظیر رد، انسداد، سلب اعتبار و نیز ترغیب و تشدید از خود به جای می گذارد. فوکو نهایتاً در بررسی خود توجهات خود را به بررسی نهادها معطوف می دارد. این نهادها عبارتند از: «نهادهای تولید گفتمان (که بطور قطع سکوت ها را نیز مدیریت می کنند)، نهادهای تولید قدرت (که گاهی منع می کنند)، نهادهای تولید دانش (که اغلب خطاها یا نادیده گرفتن های نظام مند را منتشر می کنند).

از نظر فوکو کردارهای انسانی تا وقتی که ماهیت گفتمانی نیافته اند، موضوعی فردی و پنهانی هستند. لیکن هنگامی که این کردارها محل تلاقی دانش و قدرت واقع می شوند، به کمک تکنیک های قدرت و ادار به سخن گفتن از خود می شوند. به اعتقاد فوکو یکی از این کردارهای انسانی که ماهیت گفتمانی یافته است، کردارهای جنسیتی است ... ولی با تغییر ماهیت کردارهای جنسیتی به ماهیت گفتمانی، در خصوص کردارهای جنسیتی انباشت گفتار بوجود می آید. این انباشت گفتار از طریق تحریک نهادینه به سخن گفتن در مورد (جنسیت) و بیش از پیش سخن گفتن در مورد آن، اصرار و سماجت نهادهای قدرت در شنیدن گفتارها در مورد جنسیت و واداشتن خود جنسیت به سخن گفتن به شیوه ای صریح و با جزئیاتی به نهایت گردآوری شده، صورت می گیرد. (فوکو،

۱۳۸۳ به نقل از نجم عراقی، ۸۳: ۶۴) فوکو «شکل جدید قدرتی که بر جنسیت اعمال می‌شود را نظارت می‌داند. نظارتی که هر چند تغییر روش داده ولی ماهیت آن ثابت است. تا پیش از این بر رفتار جنسیتی انسان‌ها در غرب، به وسیله قوانین مسیحی نظارت می‌گردید، نظارتی براساس سرکوب و به عقیده وی لابلای آزادی جنسی قرن بیستم که به صورت شورش تن - جنسی نمایان شده است، قدرت مشغول بهره‌برداری اقتصادی است.» (تیلور، ۱۳۸۰: ۵۴).

یکی از محورهای مهم مباحث فوکو توجه او به موضوع قدرت است. رویکرد فوکو به قدرت تحت تاثیر نا آرامی های سیاسی ای بود که او در دهه ی ۱۹۶۰ تجربه کرده بود، یعنی دورانی که چالش های جدید و مبارزات نوینی را به وجود آورد که قبلا در عرصه ی سیاسی مفصل بندی نشده بودند، و سوالات و مشکلات جدیدی را درمورد روابط اجتماعی و سیاسی مطرح ساختند. مبارزات جدید مستلزم تحلیل جدیدی از قدرت بود: از دل این تجربه های مختلف، از جمله تجربه خود من، تنها یک واژه، همچون پیامی که با جوهر نامرئی نوشته شده باشد و به محض اضافه کردن ماده ی شیمیایی درست در صفحه کاغذ ظاهر شود، ظهور کرد، و این واژه قدرت بود (مک لافین، ۱۳۸۹: ۲۰۱).

رویکرد فوکو به قدرت در جلد اول تاریخ جنسیت (۱۹۹۰) بیشتر ساخته و پرداخته میشود و برای جذب ابعاد مقاومت موسع می‌گردد. او تاکید بر نکات زیر را به تحلیل خود از قدرت می‌افزاید:

۱. قدرت امری رابطه ای است و نه چیزی که بتوان صاحب آن شد. جای مدل حاصل جمع متغیر را مدلی می‌گیرد که قدرت را محصول صورت بندی های خاصی از روابط و گفتمان ها می‌داند.

۲. قدرت همه جا هست نه به این دلیل که همه چیز را در بر می‌گیرد بلکه به این دلیل که از همه جا نشات می‌گیرد: قدرت تا جایی که دائمی، تکراری، راکد و خود زاست، صرفا محصول فراگیری است که از همه این تحرکات ریشه می‌گیرد.

۳. قدرت محلی است و می‌تواند از همه سطوح جامعه نشات می‌گیرد. قدرت بخشی از روابط روزانه ماست و به این ترتیب نمی‌توان آن را چیزی تلقی کرد که بر ما اعمال می‌شود.

۴. قدرت مولد است. اگر قدرت همیشه امکانات و فرصت ها را برای ما نفی می‌کرد موفق نبود. روابط قدرت فرصت هایی را برای اشکال خاصی از روابط، مواضع و تجارب اجتماعی هم می‌بندند و هم می‌گشایند.

۵. مقاومت در درون قدرت وجود دارد. روابط قدرت فضا ها و فرصت هایی به وجود می‌آورند که مقاومت در درون آنها ایجاد می‌شود. کاربرد احکام حقوقی و گفتمان های روان پزشکی برای بر ساختن هویت های خاصی به عنوان هویت های نادرست (مثلا همجنس گرایی) زبانی تولید میکند که در قالب آن می‌توان این بر ساخته را به چالش کشید.

فوکو مجموعه آثاری خلق کرد که تحلیل قدرت را به مسیر های جدیدی هدایت کردند تا بتوان از طریق آنها در مورد تولید سوزگی، دانش، و مقاومت اندیشد. به نظر برخی از فمینیست ها این کار امکانات جدیدی برای تحقیق درباره جنسیت و هویت فراهم ساخته است. اما برخی دیگر نقاط ضعف مهمی را در آثار او تشخیص داده اند که در مورد اعتبار رویکرد او برای دستور کار فمینیستی تردید ایجاد می‌کند.

در این تحقیق از نظرات فوکو در دوزمین استفاده شده است. زمین اول بهره گیری از رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی برای رسیدن به لایه های پنهان مطالبات با استفاده از رویکرد ساختار شکنی^۳. برای رهیابی به لایه های پنهانی شکل گیری مطالبات زنان، نحوه ظهور و بروز (تعیین) مطالبات و نقش عوامل تاثیر گذار بر روند تحولات آن را بررسی خواهیم کرد. زمین دوم، استفاده از رویکرد انتقادی در زمینه نقش نهاد قدرت و دین در خصوص شکل گیری مطالبات زنان است.

ذکر برخی منابع مورد استفاده مرتبط با تاریخچه موضوع:

در گزارش اصلی این تحقیق (اصل تحقیق به عنوان پایان نامه) تعداد قابل توجهی از منابع مورد بررسی قرار گرفت. بخش قابل توجهی از این منابع پایان نامه و نوشته های دانشگاهی خارج از ایران است. البته تعدادی نوشته هم به زبان فارسی بررسی شده است. برای ارائه تصویری از منابع مورد بررسی تعدادی از آنها در مقاله حاضر و در ادامه مطرح و نقد و بررسی می شود.

الف) تحقیقی تحت «عنوان سیاست های جنسی، مطالعه ای موردی فمینیستی در ایران». توسط الف.ه. سارا، (۲۰۰۷) به عنوان پایان نامه در دانشگاه بولویو ۴ انجام شده است. این تحقیق با استفاده از الگوهای جامعه شناسی سیاسی به ویژه نظریه پردازیهای نظری مربوط به جنبش های زنان به مطالعه ای فمینیستی دست زده است. نویسنده فاکتور مهم "وابستگی سیاسی" ۵، "ارتباطات" ۶، "اهداف جمعی" ۷ و "هویت جمعی" ۸ را به عنوان مشخصه اصلی جنبش زنان در نظر گرفته است که برخی از مولفه های آن تا حدودی با نظریه بلومر در مورد جنبش های اجتماعی همخوانی دارد. این تحقیق حق آموزش و حق رای و شرکت در انتخابات را اولویت مطالبات مدنی زنان در سالهای پس از مشروطه ذکر کرده است (ص ۴۴). نویسنده اعتقاد به اتفاق نظر و اتحاد بین فمینیست های اسلامی و دیگر فمینیست ها دارد.

ب) الیز ساناساریان (۱۹۸۲) تحقیقی تحت عنوان «جنبش حقوق زنان در ایران» انجام داده است که به زبان فارسی هم ترجمه شده است. نوشین احمدی خراسانی یکی از محققین حوزه زنان این کتاب را ترجمه کرده است. وی معتقد است این تحقیق یکی از موفق ترین تحقیقات در این زمینه است. وی می گوید: با مطالعه آن احساس کردم که با کتابی متفاوت روبه رو هستم. داشتن چارچوب نظری و منظر جامعه شناختی از ویژگی مهم این اثر است. ساناساریان معتقد است «آثار و نوشته های نظری در مورد جنبش های اجتماعی عموماً نامنسجم، گنگ و مبهم هستند». خود او سعی کرده با الهام از نظریات جامعه شناختی چارچوبی نظری برای مطالعه جنبش حقوق زنان ارائه نماید. نهایتاً شش ویژگی و شاخص را برای مطالعه جنبش حقوق زنان ارائه می نماید: ۱- گروهی ناراضی از نظم موجود اجتماعی ۲- قصد تغییر نظم اجتماعی ۳- فعالیت های مستمر برای دستیابی به این تغییرات ۴- وجود مخالفت علیه چنین فعالیتهایی ۵- وجود شبه ساختار-نه لزوماً ساختاری سازماندهی شده- در فعالیت های این گروه ۶- تعهد و درکی مشترک از اهداف اصلی چنین فعالیت هایی. نویسنده معتقد است جنبش زنان ایران در اوج خود (یعنی دوره مشروطه تا ۱۳۱۰) این مشخصه ها را دارا بوده است.

ج) فریده گرامی (۱۹۹۸) پایان نامه دکترای خود را تحت عنوان «توسعه سرمایه داری و مذهب بنیادگرا، تاثیر ایدئولوژی اسلامی در نقش زنان» انجام داده است. این تحقیق از منظر اقتصادی و دین به موضوع زنان در ایران پرداخته است. محقق از نظریات جامعه شناسانی همچون مارکس و وبر به شکل عام به عنوان چارچوب نظری استفاده کرده است. تحولات مربوط به توسعه تولیدات کارخانه ای در دوره پهلوی دوم. و تاثیر ایدئولوژی مذهبی در دوره بعد از انقلاب از عوامل تاثیر گذار بر فعالیت زنان به حساب آمده است.

د) پپین^۱ (۲۰۰۶) در پایان نامه خود در مورد نقش و حقوق زنان در ایران معاصر، ابتدا مباحثی نظری در مورد حقوق بشر و حقوق زنان مطرح کرده است. آنگاه نظریات برخی اندیشمندان مسلمان را مثل عبده، رشیدرضا و سید قطب و... را مطالعه کرده و نهایتاً معتقد است تمام این نظرات برگرفته از قرآن و احادیث است. این نویسنده یک فصل مهم از کار خود را به عنوان یک مطالعه موردی به ایران اختصاص داده است. از نظر این نویسنده دویار دو اتفاق بزرگ و دو تغییر مسیر در حقوق زنان صورت گرفته و سومی هم در حال جریان است. اولین اتفاق اصلاحات نوگرایانه رضا شاه بود که به شکلی تا آخر حکومت پهلوی ادامه پیدا کرد. رضا شاه سعی حقوق شرعی و زنان را تا آنجا که ممکن است سکولار بکند (همان، ۱۳۸). تغییر مسیر دوم مربوط به انقلاب ۱۹۷۹ به رهبری کاریزماتیک آیت الله خمینی بود. هم اکنون زندگی زنان از یکسو تحت تاثیر تفسیر حکومتی و قواعد مذهبی شکل می گیرد. از دیگر سو آنان از طریق موفقیت هایی در زمینه تکنولوژی های ارتباطی در بستر تحولات جهانی قرار گرفته اند. این شرایط برای زنان یک سبک زندگی پارادوکسی ایجاد کرده است (همان، ۱۷۵).

ه) سعید زاهد و بیژن خواجه نوری کتابی تحت عنوان «جنبش زنان در ایران» نوشته اند. این تحقیق از نظریه «ساختار بندی»^{۱۱} گیدنز برای تدوین چارچوب نظری استفاده کرده است. محققین البته عناصری به این چارچوب تحت عنوان «مولفه های روش شناسی واقع گرا» اضافه نموده ند. سنت و مدرنیته و اندیشه دینی از جمله عناصری هستند که مورد توجه نویسندگان قرار گرفته است.

و) آرزو اوسانلو (۲۰۰۲) پایان نامه دکتری خود را تحت عنوان «ساختار قانونی - اجتماعی حقوق مدنی زنان ایران» در دانشگاه استنفورد انجام داده است. چگونگی شکل گیری حقوق زنان در ساخت دوگانه دولت و مذهب از اهداف محوری مطالعه نامبرده است.

ز) آلومانی^{۱۲} (۲۰۰۶) پایان نامه خود را در زمینه تغییر نقش زنان در ایران در دانشگاه کانزاس انجام داده است. این نویسنده معتقد است ایران بهترین نمونه برای مطالعه تغییرات نقشی زنان در خاورمیانه است. استدلال نویسنده این است که زنان ایران تحت تاثیر حکومت و دین فرایند پیچیده ای از تحولات نقشی را تجربه کرده اند.

نکاتی چند در خصوص نقد و بررسی منابع فوق می توان مطرح کرد:

۱. منابع موجود عموماً با رویکرد تاریخی و سیاسی تدوین شده اند.

۲. چارچوب های نظری و روشی مورد بررسی جامعیت لازم را ندارند. آنها یا فاقد نظریه هستند یا عموماً نظریه های اندیشمندان کلاسیکی مثل وبر و مارکس را مبنا قرار داده اند. تنها کسی که یک گام فراتر رفته و از الگوی جنبش شناختی بلومر استفاده کرده الیز ساناساریان است.

۳. در تحقیقات انجام گرفته عموماً به نقش و تاثیر دین و دولت در جنبش زنان اشاره شده است. اما تحلیل این مساله با روشها و رویکردهای جدیدی مثل تحلیل گفتمان انجام نگرفته است.

۴. از دهها منبعی که در این تحقیق بررسی شده است عموماً تحقیقات رسمی و دانشگاهی به ویژه پایان نامه هستند. این نوع از کارها ناگزیر به استفاده از اسلوبهای رسمی دانشگاهی هستند که در نهایت موجب غلبه فرم بر محتوا می شود.

دولت و زنان

زنان به عنوان نیروی اجتماعی در دو قرن اخیر همواره مورد توجه دولت ها قرار گرفته است. دولتها به عنوان مهمترین نهاد قدرت تلاش کرده از زنان به نفع خود بهره برداری کنند. البته به مرور ناگزیر شده در تحقق حقوق زنان نیز گامهایی بردارند. دادن حق رای و حق مشارکت سیاسی زنان از جمله حقوقی است که البته همراه با مقاومت از سوی دولتها به زنان داده شده است. این نوع تعامل یعنی رابطه زنان به عنوان نیروی اجتماعی و دولت به عنوان نهاد قدرت از منظر جامعه شناسی سیاسی قابل توضیح است. از این منظر ابتدا رابطه یکسویه و دستوری بین دولت و زنان را ملاحظه می کنیم و در مرحله بعد رابطه نسبتاً دو سویه را بین این دو می بینیم. پر واضح است هر کدام از این مراحل مسائل و الزامات خود را دارد (در گزارش اصلی مفصل بحث شده است). اگر چه بر مبنای الگوی دوم رابطه، دولت ها در تحقق حقوق زنان تلاش کرده اند ولی «سوء استفاده از یک جنس خاص (زنان) هنوز به طور کامل در مبحث حقوق بشر یا در رویه قضایی آن به حساب نیامده است. عاملی که به این سکوت کمک می کند، توجه تاریخی قوانین بین المللی بر تجاوزاتی است که مستقیماً به وسیله دولت ها علیه افراد انجام می شود. از طریق چنین برداشتی از قوانین، به عنوان کنترلی بر قدرت دولت ها، بسیاری از استفاده های غیر انسانی از زنان، تجاوز به حقوق بشر شناخته نشده است. زیرا بیشتر به وسیله اشخاص غیر دولتی انجام شده اند، نه نمایندگان دولت» (سولیوان، ۱۳۸۵: ۵۴-۵۵).

البته پر واضح است که دولت ها می توانند به طور جدی تر پاسخگویی برای تحقق قوانینی در مقابل نقض حقوق بشر زنان، خشونت های مبتنی بر جنسیت را کنترل کنند. ما فقط از طریق احساس مسئولیت مشترک و مسئولیت پذیری دولت ها روز به روز و منطقه به منطقه می توانیم با خشونت فراگیری علیه حقوق بشر زنان در جهان به مقابله پردازیم. اما باید قبول کرد که «ساختار سنتی پیمان حقوق بشر بر مبنای یک مدلی (هنجار) مردانه است و مصداق آن برای زنان به اقدامات آتی موکول شده است. به نظر می

رسد روش توصیف حقوق به عملکرد کارگزاران دولت ها مربوط می شود. که خود واحد سیاسی کاملاً توسط مردان تعریف شده است (چولی پیترز، ۱۳۸۵: ۸). همچنین بررسی عملکرد قانونی در مورد قوانین بین المللی نشان دهنده این است که معیارهای حقوق بشر بیش از آن که دارای ابعاد حقوقی باشد، دارای ابعاد سیاسی است، مبحث حقوق بشر ابزاری قدرتمند برای تأثیر گذاری در فعالیت های سیاسی در سطوح ملی و بین المللی است (سولیوان، ۱۳۸۵: ۵۴).

دلایل بسیاری برای این توجه به تجاوزات حکومت وجود دارد: اول قوانین بین المللی به صورت یک سری قواعد در جهت تنظیم روابط میان دولت ها شکل گرفته است.

دوم: حقوق مدنی و سیاسی مقام ممتازی را در حقوق بشر دارا هستند.

سوم: معیارهای بین المللی زندگی خانوادگی، دولت را به حمایت از نهاد خانواده و مصون داشتن جریم مقدس آن تشویق می کند. هم وظیفه حمایت از خانواده و هم مسئله حقوق حوزه خصوصی، دولت را از مداخله مستقیم در زندگی خانوادگی باز می دارد. با در نظر گرفتن این که خانواده محل اعمال بسیاری از خشونت های خاص بر روی زنان (از نظر فکری و جسمی) است هر تبعیض یا حقوق پنهانی در درون خانواده، نتایج فجیعی برای زنان دارد (سولیوان، ۱۳۸۵: ۵۶).

این سه عامل، توجه اصلی به دولت در قوانین بین المللی، تسلط حقوق مدنی و سیاسی و تبعیض در نهاد خانواده توضیح دهنده بسیاری از تأکیدهایی است که بر خشونت های مستقیم دولت در حقوق مدنی و سیاسی و متقابلاً تأکید هایی که بر نادیده گرفته شدن سوء استفاده های جنسی در زندگی شخصی می شود، هستند.

هدف این بحث انتقال مرکز توجه از سرپیچی های فاحش از حقوق مدنی و سیاسی به وسیله دولتها نیست، بلکه در درجه اول بسط الگوی استاندارد برای جلوگیری از سوء استفاده های جنسی از زنان که به دلیل انجام این تجاوزات به وسیله اشخاص در این حوزه قرار نمی گیرد و همچنین توسعه دادن کنترل جهانی مؤثر و مکانیسم های اجرایی در این حوزه است. تفاوت گذرای بین حوزه های خصوصی و عمومی در قوانین بین المللی یکی از موانع نظری اصلی برای این کوشش است.

هر چند تعیین حدود حوزه های خصوصی و عمومی جریانی متأثر از جنسیت است جنسیت بدون ارتباط با بقیه عوامل در بنای این جریان عمل نمی کند. حتی در درون یک موقعیت خاص ملی هم پارامترهای (زندگی اجتماعی) ثابت نیستند. مرز بندی تسلط حوزه عمومی می تواند در بین طبقه های مختلف، نژاد ها یا گروه های قومی مختلف، بین ناحیه های مختلف درون یک کشور و میان محیط زیست شهری و روستایی تغییر کند. عامل مشترک تفاوت گذاری های خصوصی / عمومی در زمینه های مختلف، این است که برای فعالیت های اقتصادی، اجتماعی یا سیاسی زنان در زندگی خصوصی ارزش کمتری قایل هستند (سولیوان، ۱۳۸۵: ۵۶).

مرز بندی حوزه عمومی و خصوصی در جامعه، ذاتاً یک جریان سیاسی است که تأثیر گذار و تأثیر پذیر از مناسبات قدرت ها است. به خصوص مناسبات جنسیتی، نژادی و طبقاتی. در این جریان فعالیت های خاصی برای تعریف حوزه عمومی وجود دارند و بقیه برای مشخص کردن حوزه خصوصی است. برای مثال در بسیاری از جوامع مشترک در ساختار رسمی دولت و استخدام بودن در بخش عمومی به عنوان فعالیت های اجتماعی، به حساب می آیند و روابط در ازدواج و تربیت فرزندان به عنوان بخش اصلی زندگی خصوصی به شمار می آیند. فمینیستها همواره تأکید بر طبیعت جنسی این تقسیم بندی ها کرده اند. دولت ساختار قدرت را در زندگی خصوصی به وسیله دو عامل بنا کرده و صحنه می گذارد. از طریق ضوابط فعال در زندگی خصوصی با روشهای بسیار مانند رفاه اجتماعی و سیستم های مالیاتی). و با شانه خالی کردن از تنظیم جریان های دیگر زندگی خصوصی. (همان ماخذ)

قوانین بین المللی مسئولیت دولت ها، دولت را مسئول غفلت یا اعمال سازمان ها و نمایندگان دولتی می داند. آن دسته از اعمال خشونت آمیز علیه زنان که به وسیله وابستگان دولت انجام می شود مسئولیت مستقیم دولت را در پی دارد. قانون اساسی و قوانین

عادی همچنین دولت را مسئول تجاوزات علیه حقوق اساسی به وسیله اشخاص می‌داند، در صورتی که حکومت از این تخلفات چشم پوشی کرده یا به آنها تن داده باشد.

با توجه به تجاوزاتی که به وسیله افراد عادی به حقوق زندگی یا سلامت جسمانی و روانی انجام شده اند، پیمان های جهانی یا منطقه ای حقوق بشر می‌توانند دولت را در کوتاهی در محافظت از حقوق و ممانعت از بسیاری از تجاوزات و همچنین عکس العملی در برابر آنها که در کنوانسیون خواسته شده است مسئول بدانند.

در ۲۰ دسامبر ۱۹۹۳ نشست عمومی سازمان ملل با توافق همگانی خشونت علیه زنان را پذیرفت. اعلامیه اولین ابزار بین المللی برای اظهار توافق همگانی سیاسی بین المللی است که دولت ها را برای داشتن تعهدات حقوق بشر برای جلوگیری از خشونت جنسی و جبران آسیب های ایجاد شده متعهد می‌کند.

ماده ۴ دولت ها را به دنبال کردن یک (سیاست رفع خشونت علیه زنان) هدایت می‌کند و استراتژی های مخصوصی که سیاستمداران باید با آن برای از ریشه کندن آن تلاش کنند. با در بر گرفتن اقدام های مشخص مانند مشاوره، سرویس های اجتماعی و بهداشتی، اقدام های عمومی جلوگیری کننده کیفری و جبران کننده. تلاش برای محو خشونت علیه زنان بیشتر به عنوان ابتکاری سیاسی تعریف شده اند تا اقدام هایی به پیروی از استاندارد های حقوق بشر.

ماده ۴ همچنین دولت ها را به (وظیفه توافق شده کوشش برای مانع شدن از تجاوزات، رسیدگی به آنها بر طبق قانون گذاری بین المللی علیه رفتارهای خشونت آمیز علیه زنان چه به وسیله دولت انجام شده باشند، چه به وسیله اشخاص عادی) هدایت می‌کند. اما از (قانون گذاری ملی) و جبران کردن حقوق در آن غفلت شده است.

وظیفه دولت برای برداشتن گام های مؤثر برای مبارزه علیه خشونت خانگی باید برای در بر گرفتن اصلاحات مدنی، غرامت (جبران کردن و اعاده حیثیت) و اقدام های ممانعت کننده در زمره تحصیلات و سرویس های اجتماعی تعریف شده باشند.

تمایز بین (غربی) و (غیر غربی) که در بهترین حالتش غم انگیز است با درجه دوم دیدن دیگران به تضعیف ساختاری خودش می‌انجامد. زمانی که حکومتی خودش را از درک برتری فرهنگی آموزه های حقوق بشر معاف می‌دارد، موافقین و همین طور منتقدین اش در شدت بخشیدن به این تضاد شرکت دارند و در این حالت مرزهای جغرافیایی - سیاسی محو می‌شوند و هر دو گروه موافق و مخالف حقوق بشر شعار کثرت فرهنگی سر می‌دهند.

هیچ گروه اجتماعی به اندازه زنان و به بهانه تفاوت های فرهنگی از خشونت های مصرح در اعلامیه حقوق بشر صدمه ندیده است. این خشونت ها بدون توجه به اشکال خاص و متفاوت اش در جوامع مختلف رخ می‌دهد. مفهوم فرهنگ در دولت مدرن زندگی زنان را هم با توسل به سمبل های متعدد فرهنگی و هم به دلیل شیوه های کاملاً عملی محدود می‌کند.

معمولاً رهبران سیاسی و سیاستمداران با توسل به توجیحات فرهنگی در مورد وضعیت زنان، موضعی هم دفاعی و هم ستیزه جویانه به خود می‌گیرند که به ویژه برای فرو نشانیدن خشم مجامع بین المللی طراحی شده است.

هر گونه داد خواهی در مورد مسائل جنسیتی در دادگاه های بین المللی تلاشی دشوار را می‌طلبد. چارلز ورز، چنکین روایت عنوان می‌کند (سازمان های بین المللی ملحقیات کارکردی دولت ها هستند که آنان را قادر می‌سازند برای رسیدن به اهدافشان به طور گروهی وارد عمل شوند).

این نویسندگان اعلام می‌کنند که قوانین بین المللی هم در مفهوم و هم در عمل یک سیستم جنسیتی است که مردان را ممتاز می‌گرداند و زنان را به حاشیه می‌راند. آنها به اظهار نظرهای شرم آور در باره زنان در سازمان ملل، انتخاب به شدن نا برابر قضات زن و مرد در دادگاه های بین المللی و محدودیت بسیار برای شرکت زنان در هیئت های بین المللی حقوق بشر به عنوان موانعی توانفرسا اشاره می‌کنند.

به این ترتیب روند کلی بحث حقوق بشر با تکیه بر نظریات سران دولت ها و یا وزرای سطح بالای حکومت ها ادامه می یابد و این به معنی شنیدن صدای ستمگران به جای فریاد های اعتراض آمیز قربانیان است. به عنوان مثال، در ایالات متحده وقتی الیوت آبرامز، معاون وزیر امور خارجه ریگان رئیس جمهوری این کشور اعلام داشت در زمینه امر پیچیده ای نظیر حقوق بشر، وجود تفاوت در سیاست قابل پیش بینی است و بهتر است به عدم توافق پایه ای در اصول اخلاقی به چشم تفاوت های منطقی فکری نگاه کرد، باید سوال کرد چگونه ممکن است در بحث حقوق بشر (موضوعی تا به این حد اخلاقی) سیاست از اخلاق جدا باشد (رائو، ۱۳۸۵: ۷۲). از آنجا که مسئولیت پذیری دولت در مقابل رفاه زنان مورد تردید است روابط بین دولت ها و این گروه های زنان (بهره مند از پرداخت های دولتی) که مجاز به فعالیت آزادانه می باشند باید به طور مداوم مورد بررسی نقادانه قرار گیرد. زیرا با توجه به این که فمینیست ها مبارزات خود را در هر حوزه، حتی در حوزه های دولتی، جسورانه پی می گیرند، گریزی از خطر وابستگی و یا تأثیر گرفتن از حکومت ها وجود ندارد، زیرا بخش اصلی مباحث حقوق بر اساس روابط بین دولت ها پایه گذاری شده است (همان، ۷۳).

البته ما باید به تعاریف فراگیر از آنچه که فرهنگ نامیده می شود، با احتیاط و تردید گوش کنیم، زیرا این تعاریف در دنیایی ساخته شده است که در آن تنوع و پیچیدگی بی وقفه در حال گسترش است. بووال دیویس و فلویا آنتیاس در این خصوص هشدار داده اند. آنها همچنین، اعمال ستم بر زنان را صرفاً ناشی از حکومت های مردانه ندانسته و آورده اند: (به تجربه ثابت شده است که زنان خودشان هم در ستم و بهره کشی از زنان سایر گروه های قومی و همچنین سایر طبقات اجتماعی شرکت دارند).

از این رو باید در نظر داشت که زنان نه مطلقاً قربانیان فرهنگ و نه صرفاً استفاده کنندگان سیاست های فرهنگی هستند. ضمناً از آن جا که زنان دسترسی محدودی به دفاع علنی از رسوم فرهنگی که به زنان ارج می نهند دارند شناخت این امر می تواند به ما کمک کند تا سیاست های اصلی مطالبات حقوقی فرهنگی را با دقت بیشتری مورد بررسی قرار دهیم. با وجود آن که زنان در ساخت و تجسم مادی فرهنگ، کمتر از سایر گروه های اجتماعی دخیل نیستند، بلکه به وضوح سهم بیشتری هم دارند اما، در گرد همایی های بین المللی صحبت در مورد موقعیت زنان درون بافت فرهنگی - عموماً به عنوان حق انحصاری مردان باقی مانده است.

به طور سنتی، قوانین حقوق بشر برای نشان دادن مسئولیت دولت ها در مورد سوء استفاده و درخواست جبران خسارت های وارده از سوی دولت ها به کار می رود. به هر حال، فعالیت حقوق بشر زنان موارد خاصی را مشخص کرده اند که با وجودی که دولت ها مستقیماً مسئول سوء استفاده عاملین خصوصی نیستند، اما می توان مشاهده کرد که در مورد سوء استفاده از زنان (آزارهای جنسی، تجاوز و غیره) با عدم تعقیب کیفری یا تعقیب کیفری نا کافی به این موارد به دیده اغماض می نگرند و بنابراین مسئولند.

هر گونه داد خواهی در مورد مسائل جنسیتی در دادگاه های بین المللی تلاشی دشوار را می طلبد. چارلز ورز، چنکین روایت عنوان می کنند (سازمان های بین المللی ملحقیات کارکردی دولت ها هستند که آنان را قادر می سازند برای رسیدن به اهدافشان به طور گروهی وارد عمل شوند). این نویسندگان اعلام می کنند که قوانین بین المللی هم در مفهوم و هم در عمل یک سیستم جنسیتی است که مردان را ممتاز می گرداند و زنان را به حاشیه می راند. آنها به اظهار نظرهای شرم آور در باره زنان در سازمان ملل، انتخاب به شدن نا برابر قضات زن و مرد در دادگاه های بین المللی و محدودیت بسیار برای شرکت زنان در هیئت های بین المللی حقوق بشر به عنوان موانعی توانفرسا اشاره می کنند (رائو، ۱۳۸۵: ۷۲).

به این ترتیب روند کلی بحث حقوق بشر با تکیه بر نظریات سران دولت ها و یا وزرای سطح بالای حکومت ها ادامه می یابد و این به معنی شنیدن صدای ستمگران به جای فریاد های اعتراض آمیز قربانیان است. به عنوان مثال، در ایالات متحده وقتی الیوت آبرامز، معاون وزیر امور خارجه ریگان رئیس جمهوری این کشور اعلام داشت در زمینه امر پیچیده ای نظیر حقوق بشر، وجود تفاوت در سیاست قابل پیش بینی است و بهتر است به عدم توافق پایه ای در اصول اخلاقی به چشم تفاوت های منطقی فکری نگاه کرد، باید سوال کرد چگونه ممکن است در بحث حقوق بشر (موضوعی تا به این حد اخلاقی) سیاست از اخلاق جدا باشد (رائو، ۱۳۸۵: ۷۲).

دولت و گفتمانهای مطالبات مدنی زنان ایران

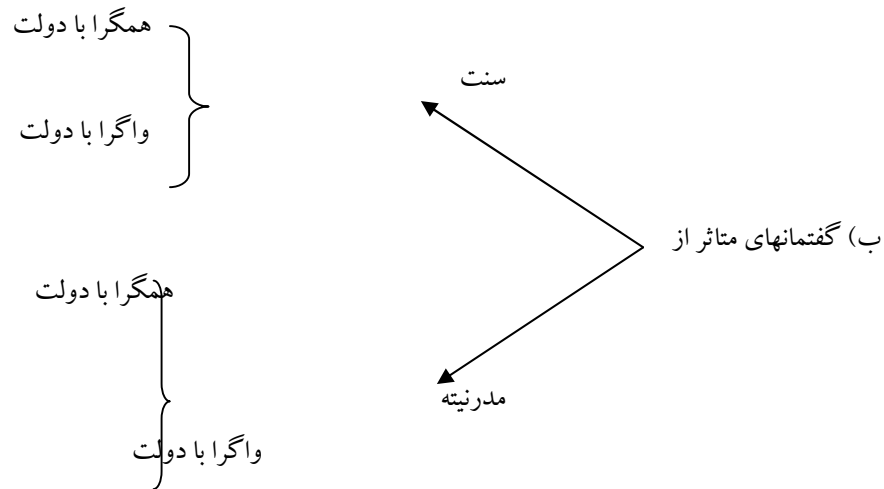
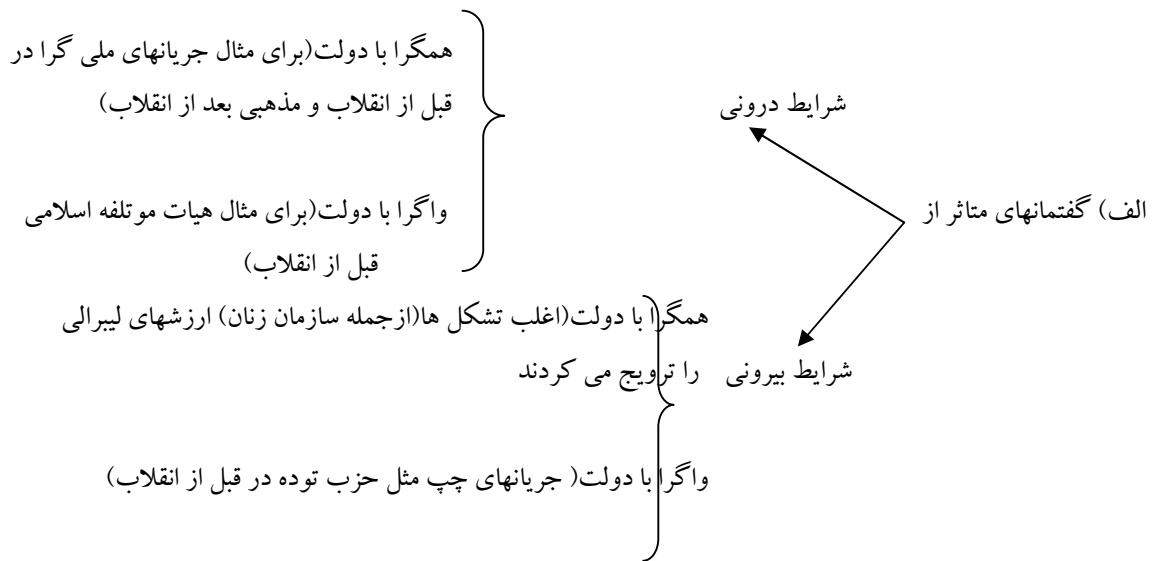
با وجود تنوع در تحولات تاریخ معاصر و حتی وجود برخی گسسته‌ها از لحاظ شکل ظاهری در حکومتها باز می‌توان از لحاظ محتوی اشتراکاتی را بین حکومتها و دولتها در دوره‌های مختلف پیدا کرد. مثلا حکومت جمهوری اسلامی از لحاظ نوع حکومت بر حکومتهای پادشاهی ۲۵۰۰ ساله پایان بخشید، اما این بدان معنا نیست که هیچ اشتراکاتی بین این دو دوره از لحاظ حکومتی دیده نمی‌شود. در ادامه ما اشتراکات را خواهیم گفت در عین حال بر اساس دوره زمانی و تأکیدی که این تحقیق دارد گفتمانهای دولت را در دوره قبل و بعد از انقلاب بررسی خواهیم کرد. در بحث تفکیک و تمایز گفتمانهای مسلط دولت شاخص‌هایی مثل: رابطه بین دولت و نیروهای اجتماعی، سنت و مدرنیته، دین و مناسبات اقتصادی مورد استفاده قرار گرفته است.

اگرچه دوره مورد بررسی در تحقیق حاضر دو دهه منتهی به انقلاب اسلامی و دو دهه بعد از آن است. اما واضح است ریشه تحولات به زمانهای قبل برمی‌گردد. حتی ریشه برخی از این تحولات به دوره «نخستین رویارویی ایرانیان با دورویه تمدن بورژوازی غرب» (ر.ک: عبدالهادی حائری، ۱۳۶۷) در قرن نوزدهم برمی‌گردد. با این وجود تأثیرپذیری از تحولات غرب با اوجگیری حکومت پهلوی بیش از پیش می‌شود. و در دو دهه فرجامین این حکومت، تحت تأثیر تحولات سرمایه‌داری جهانی (لهسایی زاده، ۱۳۷ و اشرف، بنوعیزی، ۱۳۸۷) تحولات داخلی به اوج خود می‌رسد. بشیریه در خصوص ریشه‌های این تحولات می‌نویسد: «با ورود ایران به صورتبندی سرمایه‌داری به واسطه نوسازی در عصر دولت مطلقه پهلوی شکاف‌های اجتماعی و طبقاتی تازه‌ای شکل گرفت. تشویق سرمایه‌داری و تجارت و صنعت تمایزاتی در درون ساختار سرمایه به طور کلی ایجاد کرد و به تدریج سرمایه‌صنعتی، مالی، تجاری و ارضی متمایز شد. مقابله‌ی دولت پهلوی با نیروهای اجتماعی سنتی از جمله روحانیت، عشایر و بازار و حمایت از فایندهایی که به پیدایش نیروهای اجتماعی مدرن انجامید، جامعه‌ی ایران را دو پاره کرد و طبقات و نیروهای سنتی و مدرن را در مقابل هم قرار داد.» (بشیریه، ۱۳۸۱: ۱۲).

بررسی و شناخت گفتمانهای در سیاست و حکومت ایران چه در قبل و بعد از انقلاب از پیچیدگی برخوردار است. و این پیچیدگی ناشی از تنوع عوامل فرهنگی، ایدئولوژیکی و سیاسی اثرگذار می‌باشد. با این وجود برخی گفتمانهای مسلط را می‌توان ذکر نمود. این گفتمان‌ها عبارتند از: (۱) پاتریمونیال سنتی. (۲) مدرنیسم مطلقه پهلوی. (۳) گفتمان سنتگرای ایدئولوژیکی. (۴) و در مقابل این سه گفتمان سیاسی مسلط، گفتمان دموکراتیکی از زمان انقلاب مشروطه به بعد به عنوان گفتمان مقاومت ظهور یافته است (بشیریه، ۱۳۸۱: ۶۴).

گفتمانهای مطالبات مدنی

بر اساس یک نگرش سیستمی لازم است عوامل موثر در بوجود آمدن این گفتمانها مورد توجه قرار بگیرند. در شکل‌گیری این عوامل شرایط درونی و بیرونی توأمان موثرند. این عوامل از لحاظ تئوریک قابل شناسایی و بحث هستند البته در عمل ممکن است این گفتمانها همگی امکان تعیین نداشته باشند. یا برخی از آنها به دلیل اینکه گفتمانهای حاشیه‌ای محسوب می‌شوند به درستی امکان تجلی پیدا نکنند. همچنین این نکته قابل توضیح است که عوامل درونی و بیرونی ممکن است در تلاقی هم مشترکاً گفتمان یا گفتمانهایی را بوجود آورند. در ادامه بحث ما مشخص خواهیم کرد که کدام گفتمانها از لحاظ نظری امکان بروز خواهند داشت. بر اساس رویکر یاد شده امکان بروز گفتمانهای ذیل وجود داشته است.



اگر چه دو حالت فوق (الف و ب) از منظر تئوریک از همدیگر قابل تفکیک هستند، ولی در عمل این دو قابل انطباق و یا تقلیل به دیگری نیز هستند. مثلاً شرایط درونی در عمل قابل تقلیل به سنت و شرایط بیرونی قابل تقلیل به مدرنیته هستند. البته در این تقلیل رابطه از نوع عموم و خصوص من وجه است. یعنی مثلاً عامل بیرونی به مدرنیته قابل تقلیل است. ولی حالت عکس آن قابل انجام نیست.

لازم به توضیح است که در عمل هیچ کدام از گفتمانها با صراحت کامل محل و امکان ظهور پیدا نکرده اند و یا اگر پیدا کرده اند مداومت نداشته اند. برای اثبات این ادعا سعی کرده ایم حضور و غیبت مولفه های مهم و موثر در گفتمانهای دوره های مختلف را در قالب جدولی نشان دهیم.

جدول ۱: تفاوت همگرایی جنبش های مطالبات مدنی زنان با مولفه های اثر گذار در دوره های مختلف

| دوره | مشروطه تا اوایل پهلوی | پهلوی اول | پهلوی دوم | دو دهه اول جمهوری اسلامی |
|---------|-----------------------|-----------|-----------|--------------------------|
| سنت | - | -- | - | + |
| مدرنیته | ++ | + | ++ | + |
| دین | - | -- | + | + |
| حکومت | - | + | + | + |

بر اساس نکات گفته شده، دولت قبل از انقلاب بر اساس علاقه خود به مدرنیته در ظاهر امر امکان شکل گیری برخی تشکل های زنان را فراهم می کند ولی در عین حال فعالیت آنان را به حوزه علاقه های حکومتی محدود می کند. بطوری که تحت فشارهای دولت نوعی همگرایی اجباری بین تشکل های زنان و حکومت بوجود می آید (ساناساریان، ۱۳۸۴: ۱۲۴). برای نمونه در سال ۱۳۴۵ سازمان جدیدی به نام سازمان زنان ایران شکل می گیرد. این سازمان تلاش می کند تمام تشکل های زنان را تحت پوشش خود ببرد. ریاست عالی این سازمان از سوی حاکمیت تعیین می شود و با حمایت بودجه دولتی سیاست های دولت را پیش می برد. وجود چنین تمهیداتی اگرچه گفتمانهای مخالف امکان ایجاد تشکل های جدی را پیدا نمی کند اما به هر حال به عنوان گفتمان مقاومت و پیرامونی در قالب جریانهای مخالف حکومت به حیات خود ادامه می دهد.

با فروپاشی حکومت پهلوی نیروهای سیاسی زیادی آزاد می شوند. این نیروها بر اساس خاستگاهشان متنوع بودند. «روی هم رفته چهار بلوک از نیروها و احزاب سیاسی در سالهای پس از پیروزی انقلاب پدیدار شدند: یکی احزاب غیر لیبرال و بنیادگرای متعلق به روحانیت سیاسی، دوم احزاب و و گروههای سکولاریست و لیبرال متعلق به طبقه متوسط جدید، سوم گروههای اسلام گرای رادیکال متعلق به بخشی از طبقه روشنفکران و تحصیل کردگان و چهارم احزاب هوادار سوسیالیزم» (بشیریه، ۱۳۸۱: ۲۷). تکاپوهای سیاسی زنان ابتدا در دل این احزاب و جریانات سیاسی پیگیری می شد. به مرور که اسلام گرایان قدرت گرفتند و حکومت عمدتاً بر مبنای ایدئولوژی اسلامی ساختار پیدا کرد. حکومت در ابتدا سعی می کند ایده در خانه ماندن زنان را تقویت نماید. در همین راستا خانه داری به عنوان یک فعالیت مقدس جلوه داده می شود. با این وجود به مرور تشکل ها زنان همسو و غیر همسو با حکومت امکان ظهور و بروز پیدا می کنند. در مجموع دو دهه بعد از انقلاب اسلامی، به دلیل شرایط جهانی حاکم، به ویژه همزمانی با عصر موسوم به عصر اطلاعات (کاستلز، ۱۳۸۰) و گسترش زیرساختهای ارتباطی، نسبت به قبل از انقلاب از امکانات بالقوه بیشتری برای شکل گیری جنبش مطالبات مدنی زنان برخوردار بوده است. البته رویکرد حکومت مبنی بر ارائه نوعی از مردم سالاری دینی به عنوان الگو برای کشورهای اسلامی نیز در این زمینه موثر بوده است.

نتیجه گیری

مطالبات مدنی زنان موضوع پیچیده و تاریخی است که از سالهای انقلاب مشروطه به این سو مرتباً مطرح شده و زنان متعددی از قشرهای مختلف در راستای تحقق آن تلاش کرده اند. این جریان عمدتاً به عنوان تابعی از گفتمانهای مسلط و حاکم به حیات خود ادامه داده و گاه البته به صورت گفتمانی پیرامونی تحت فشارهای مختلف قرار گرفته است. در این دوره بیش از صد ساله حکومتها تلاش کرده اند یا مطالبات جنبش زنان را به خواسته های حکومتی تقلیل داده و یا همسو با حکومت بکنند. برای نمونه در دوره دوم پهلوی تمام تشکل های زنان نهایتاً در یک تشکل حکومتی به اسم سازمان زنان سازماندهی می شود. با این وجود جنبش زنان با فراز و فرود و در تحت فشار و کنترلهای حکومتی به حیات خود ادامه داده و سعی کرده است در مقایسه با مردان سهم بالنسبه برابری از قدرت را برای خود ایجاد نماید. برخی مشخصه های دیگر جنبش مطالبات مدنی زنان در رابطه با حوزه قدرت را به شکل زیر می توان بیان کرد:

۱. جنبش زنان ایرانی جریانی تاریخی است همراه با اوج و حضیض و فرود و افول.

۲. این جنبش متأثر از جریانات خارجی و برخی ضرورت های داخلی است.
۳. دولت و دین دو نهاد موثر در شکل گیری مطالبات زنان است.
۴. بین گفتمانهای دولت و گفتمان مطالبات مدنی رابطه وجود دارد. این ارتباط یا به صورت همگرایی است یا به صورت واگرایی.
۵. سلطه پدرسالارانه و سلطه حکومت استبدادی در کنار هم فشار مضاعفی را بر جنبش زنان وارد کرده است.
۶. در دوره دو دهه قبل از انقلاب توجه دولت بر بسط حوزه عمومی زنان بوده در حالی که در دوره بعد از انقلاب دولت سعی کرده است کنترل بیشتری بر حوزه خصوصی زنان داشته باشد.
۷. در هر دو دوره مورد نظر، میل حکومتها به قرار گرفتن فعالیتهای زنان در تشکل ها و احزاب مردانه بوده است.
۸. تمرکز گرایی و یک دست کردن احزاب و تشکل های زنان در قبل از انقلاب بیشتر از بعد از انقلاب بوده است. ضمن اینکه در هر دو دوره دولت به تشکل ها و احزابی که معیارهای مورد نظر حاکمیتی را پذیرا باشند اجازه فعالیت رسمی داده اند.
۹. در هر دو دوره، از طرف حکومت ها سعی شده است تشکل های زنان بیشتر شکل صنفی داشته باشند تا سیاسی.
۱۰. در قبل از انقلاب میل به جهانی شدن و همگرایی با مطالبات جهانی زنان از سوی دولت دیده می شود. در بعد از انقلاب در این خصوص اولاً بطور کلی رغبت دولتها کم است ثانیاً در برخی دولت ها (عموماً اصلاح طلب و چپ) این گرایش بالنسبه بیشتر از برخی دولت ها (عموماً اصول گرا و راست) دیده می شود.

پی نوشتها

- | | |
|--------------------------|---------------------------|
| 1. text | 7. Collective goals |
| 2. context | 8. Collective identity |
| 3. deconstruction | 9. Elis Sanasarian |
| 4. Bellevue University | 10. Kirsten Pepin, Alexis |
| 5. Political affiliation | 11. Structuration |
| 6. Communication | 12. Aloumani, Anna-Chaido |

منابع

۱. بانج، شارلوت، (۱۳۸۵)، *تحول در حقوق بشر از منظر فمینیستی: مجموعه حقوق زنان و حقوق بشر*، ترجمه فریده حمیدی، تهران، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
۲. بشیریه، حسین (۱۳۷۹) *درآمدی بر جامعه شناسی تجدد*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۳. _____ (۱۳۸۱) *دیباچه ای بر جامعه شناسی ایران*، تهران، نشر نگاه معاصر.
۴. راثو، آراتی، (۱۳۸۵)، *سیاست های جنسیتی و فرهنگی در بحث بین المللی حقوق بشر: مجموعه حقوق زنان و حقوق بشر*، ترجمه فریده حمیدی، تهران، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
۵. زاهد، سعید و خواجه نوری، بیژن (۱۳۸۴) *جنبش زنان در ایران*، شیراز، ملک سلیمان.
۶. ساناساریان، الیز (۱۳۸۷) *جنبش حقوق زنان در ایران*، ترجمه نوشین احمدی خراسانی، تهران، نش اختران.
۷. سولیوان، دوناه، (۱۳۸۵)، *تفاوت گذاری حوزه عمومی و خصوصی در قوانین بین المللی حقوق بشر: مجموعه حقوق زنان و حقوق بشر*، ترجمه سولماز صباغ نوین، تهران، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
۸. فرکلاف، نورمن (۱۳۷۹) *تحلیل انتقادی گفتمان*، گروه مترجمان، فاطمه شایسته، پیران و دیگران، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه ها
۹. فکو، میشل (۱۳۸۳)، *اراده به دانستن*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهانپنده، تهران، نشر نی.
۱۰. مرکز امور مشارکت زنان ریاست جمهوری (۱۳۸۱) *سند اجلاس ویژه مجمع عمومی سازمان ملل، پکن +۵*، ترجمه فاطمه خطیب لو، سعید نوری نشاط، تهران، نشر برگ زیتون.
۱۱. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۱) *از جنبش تا نظریه اجتماعی، تاریخ دو قرن فمینیسم*، تهران، نشر شیرازه.
۱۲. مک لافین، جانیس (۱۳۸۹) *زنان و نظریه های اجتماعی و سیاسی*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران نشر شیرازه.

۱۳. میشل، آندره (۱۳۷۲) **جنش اجتماعی زنان**، ترجمه هما زنجانی زاده، مشهد، نشر نیکا.
۱۴. نوابخش، مهرداد و جهانگیری، اسحاق (۱۳۸۸) **مبانی جامعه شناسی توسعه پایدار شهری**.
۱۵. نجم عراقی، منیژه، و همکاران (۱۳۸۵) **زن و ادبیات**، تهران، نشر چشمه.
16. A, Hoof, Sara(2007)**Gender politics a case study of feminism in Iran**, Wright State University.
17. Aloumani, Anna-Chaido(2006)**Changing the Role of Women in Iran**, University of Kansas.
18. Farideh, Geramy(1998)**capitalist development and religious orthodoxy the impact of islamic ideology on the role of wom**,New Brunswick, New Jersey.
19. Kirsten Pepin, Alexis (2006)An examination of the rights and roles of women in contemporary islamic Iran,Edmonto,Alberta.
20. Osanloo,Arzoo(2002)socio-legal constructions of women's rights in Iran